



## نقد تطبیقی گرایش فکری و ادبی سهراب سپهری و والتر دولامر بر اساس نظریهٔ سازوکارهای دفاعی زیگموند فروید

وحید کشاورز<sup>۱</sup>

### چکیده

سهراب سپهری و والتر دولامر در دوره‌ای پرتلاطم از تاریخ کشورشان زندگی می‌کنند. در این شرایط، اکثریت شاعران و نویسندگان، مسائل و مطالبات سیاسی و اجتماعی را دست‌مایهٔ خلق آثار ادبی قرار می‌دهند؛ اما این دو شاعر، نوعی رمانتیسم معتدل را در پیش گرفته‌اند و با پرداختن به تجربیات عاطفی، تمایل چندانی به آن تحولات نشان نمی‌دهند. همین گرایش متمایز سبب می‌شود برخی از منتقدان و شاعران، آن‌ها را به عدم «تعهد اجتماعی» و «احساس مسئولیت» در برابر هم‌نوعان متهم کنند؛ اما اشعار انسان‌دوستانهٔ این دو شاعر، این مدعا را با تردید روبه‌رو می‌کند. از این‌رو، ما در این تحقیق تلاش کرده‌ایم چرایی این گرایش را براساس مؤلفه‌های نظریه‌ای با عنوان «سازوکار دفاعی» بررسی کنیم که با ابعاد این گرایش متمایز قابل انطباق است. ما در خلال این گزارش درمی‌یابیم که ظاهراً این ناهم‌سویی با جریان فکری غالب، در اثر نوعی «سازوکار دفاع روانی» باشد که به‌واسطهٔ یک فرایند ناخودآگاه در قالب آثار ادبی این دو شاعر بروز کرده است.

**واژه‌های کلیدی:** فروید، روان‌کاوی، رمانتیسم، سهراب سپهری، والتر دولامر، مکانیزم‌های دفاعی

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران  
keshavarz29@gmail.com

## مقدمه

این تحقیق با این پرسش آغاز می‌شود که آیا می‌توان سپهری و دولامر را دو شاعر غیرمتعهد و و بی‌توجه نسبت به مسئولیت‌های اجتماعی خود به شمار آورد؟ چراکه این دو شاعر- با وجود آنکه در دوره رونق شعر اعتراضی و اجتماعی می‌زیستند- با پرداختن به تجربیات شخصی و عاطفی، تمایل چندانی به این‌گونه اشعار نشان نمی‌دهند. ما برای پاسخ به این پرسش از نقد روان‌کاوی بهره می‌گیریم.

بنیانگذار روان‌کاوی، زیگموند فروید (۱۸۵۶-۱۹۳۹)، روان‌پزشک اتریشی است. مباحث پیرامون روان‌کاوی و کاربرد آن در تحلیل عمیق مسائل ذهنی بشر، در دهه‌های اخیر بسیار در کانون توجهات محققان بوده است. پس از فروید، روان‌کاوی به شاخه‌های متعدد تقسیم شده است که این خود مبین گستردگی قابل توجه دانش روان‌کاوی است؛ اما به طور کلی، نظریات روان‌کاوی فروید بر مبنای خاصیت «ناخودآگاه» ذهن بشر است. این بخش از ذهن از دسترسی مستقیم بشر خارج است؛ اما همچنان بر عقاید، رفتارها و واکنش‌های او مؤثر است. فروید می‌کوشید تا با ابداع راهکارهای گوناگون به این قسمت از ذهن انسان دسترسی پیدا کند؛ «تفسیر»، «تداعی آزاد»، «تحلیل رؤیا»، «مقاومت»<sup>۳</sup> و «انتقال»<sup>۴</sup> از جمله این روش‌هاست. از آن روی که شعر و آثار ادبی نیز اغلب اوقات حاوی واژگان و حامل پیام‌هایی است که منشأ آن ناخودآگاه انسان بوده و قابل تفسیر است، روان‌کاوی را می‌توان ابزار مناسبی برای کشف زوایای پنهان و رمزآلود آن‌ها دانست.

دلیل عمده قرارگرفتن این دو شاعر در کنار یکدیگر این بوده است که گرایش فکری و ادبی هر دو آن‌ها، به‌نوعی عدول از گرایش فکری غالب اهل ادب به شمار می‌رود. در شرایطی که هم‌عصران دو شاعر معتقدند که اساساً شعر باید ابزاری برای بیان مسائل اجتماعی و سیاسی باشد و نه اظهار عواطف شخصی و تلاش می‌کنند تا مخالفان این طرز فکر را به‌نوعی تحریم و شماتت کنند، سپهری و دولامر گرایش فکری خود را تا پایان حفظ می‌کنند. طبعاً برای یافتن علل اصلی این تفاوت گرایش نمی‌توان به دنبال عوامل بیرونی (اجتماعی) بود؛ زیرا در حالت طبیعی، این دو شاعر نیز مانند هم‌قطاران خود به شعر اجتماعی و اعتراضی روی می‌آوردند؛ بنابراین فرضیه اولیه این تحقیق این است که این تمایز در گرایش، «ریشه‌های روانی» دارد. به همین سبب، هرگاه از علل و عوامل شکل‌گیری گرایش ادبی این دو شاعر سخن به میان می‌آید، مقصود همان سرچشمه‌های روانی این گرایش است که در پژوهش حاضر زیر عنوان «مکانیزم‌های دفاع روانی» معرفی

<sup>1</sup> Free Association

<sup>2</sup> Dream Analysis

<sup>3</sup> Resistance

<sup>4</sup> Transference

می‌شوند.

### اهمیت و محدوده پژوهش

درباره گرایش فکری و ادبی سهراب سپهری و والتر دولامر، تاکنون مباحث فراوانی مطرح شده است؛ اما تحقیقی مشاهده نشد که به بررسی ریشه‌های روانی شکل‌گیری این گرایش‌ها براساس یک نظریه روان‌کاوی پردازد. با توجه به این واقعیت که در اغلب موارد، هواداران شخصیت‌های مطرح، تحت تأثیر جنبه‌های گوناگون فکری آن شخصیت‌ها قرار می‌گیرند، ضروری‌ست تا محققان حوزه ادبیات به روشنگری در باب گرایش‌های فکری این افراد پردازند؛ زیرا گاه حتی یک برداشت براساس گمان صرف و فاقد قرینه توسط یک پژوهشگر ممکن است میلیون‌ها انسان را درباره یک شخصیت دچار اشتباه کند و آسیب‌های فکری فراوانی به دنبال داشته باشد. تحقیق حاضر تلاشی به منظور پرهیز از این گونه برداشت‌ها در باب گرایش فکری و ادبی شخصیت‌های مطرح ادبی است. مقصود ما از «برداشت براساس گمان صرف» نقدهای بدون مبنای نظری صحیح است که غالباً به تناقض می‌رسند و نه نقدهایی که در چهارچوب نظری درستی صورت می‌پذیرند.

پژوهش پیش‌رو با بهره‌گیری از یک نظریه روان‌کاوی معتبر به بررسی اشعار دو شاعر می‌پردازد و از این حیث، در حوزه‌ای میان‌رشته‌ای (ادبیات و روان‌شناسی) انجام می‌شود.

### پیشینه انتقادی تحقیق

حسین جعفری (۱۳۸۴) در مقاله‌ای با عنوان «والتر دولامر و نیما یوشیج در تصویری مشابه»، بر این باور است که شعر معروف «می‌تراود مهتاب» سروده نیما، متأثر از شعر «شنوندگان» والتر دولامر است. این تنها مقاله مشاهده‌شده به «زبان فارسی» درباره والتر دولامر است. فاطمه پورجعفری و حسن شهابی (۱۳۹۱) در پژوهشی با عنوان «شاعری از اهالی امروز: تحلیل تبلور اندیشه‌های تعلیمی و تعهد ادبی در شعر سهراب سپهری»، همزمان با بررسی مفهوم «ادبیات متعهد»، معتقدند که - بر خلاف آرای بیشتر منتقدان - شعر سپهری در حوزه ادبیات متعهد می‌گنجد. نویسندگان این مقاله بر این باورند که سپهری در بیان دغدغه‌های اجتماعی و سیاسی، سبک بیان خود را دارد؛ بیانی که «آرام» اما «قاطع» است و برای اثبات این مدعا نیز به بیان شواهدی از ابعاد گوناگون تعهد در شعر سپهری می‌پردازند. در دیگر پژوهش‌های مشاهده‌شده درباره گرایش فکری و ادبی سهراب سپهری، غالباً به جنبه‌هایی مانند «رمانتیسم» و «عرفان» در شعر او توجه شده است. حسین میکائیلی (۱۳۸۹) در مقاله‌ای با عنوان «پیوند عرفان و رمانتیسم در شعر سپهری» معتقد است که عرفان سهراب سپهری از نوع عرفان اسلامی نیست؛ بلکه آن را باید «عرفان شرقی طبیعت‌گرا» دانست و رمانتیسم او نیز به‌طور کامل با مؤلفه‌های مکتب رمانتیسم

انطباق ندارد. رقیه صدرایی (۱۳۹۶) در تحقیقی با عنوان «بازتاب مکتب رمانتیسم در شعر سهراب سپهری» به بررسی مؤلفه‌های رمانتیسم در شعر سپهری می‌پردازد و آن‌ها را به‌طور کلی به سه دسته رمانتیسم «طبیعت‌گرا»، «فردگرا» و «ناسیونالیستی» تقسیم می‌کند و با بیان زیرمجموعه‌هایی برای هریک، شواهدی از شعر سپهری نیز نقل می‌کند. بهروز ژاله (۱۳۸۵) در تحقیقی با عنوان «جستاری درباره رویکردهای عرفانی سهراب سپهری» با بررسی جنبه‌های مختلف عرفان در شعر سپهری، نظر شفیع کدکنی را مبنی بر «عدم توجه سهراب سپهری به همدردی با انسان در افکار عرفانی» مطرح می‌کند و معتقد است که سپهری یک عارف کامل نیست؛ بلکه دنباله‌رو شخصیت‌هایی همچون صادق هدایت و هوشنگ ایرانی در عرفان هندی است. فرزاد اقبال (۱۳۸۷) در تحقیقی با عنوان «من مسلمانم؛ گرایش‌های دینی در اشعار سهراب سپهری» بر این باور است که سپهری تنها در دوره نوجوانی و جوانی (تا ۲۵ سالگی) به تفکرات غیردینی گرایش داشته است؛ اما با گذر زمان و به‌ویژه از دفترهای *آوار آفتاب* و *شرق اندوه*، گرایش‌های دینی در شعر سهراب سپهری آشکار می‌شود و او در عین مسلمان‌بودن و پایبندی به اسلام، به ادیان دیگر به عنوان «وسيله‌ای برای وصول به حقیقت» (اقبال ۱۳۸۷: ۶۶) معتقد است.

#### چهارچوب نظری و روش تحقیق

مسیری که این پژوهش می‌پیماید مطابق با حوزه‌ای است که آن را در نقد ادبی غرب *Psychobiography* می‌نامند و در فارسی آن را به «زندگی‌نامه روان‌شناختی» ترجمه کرده‌اند. زندگی‌نامه روان‌شناختی:

به گزارشی از زندگی یک نویسنده اطلاق می‌شود که تمرکز آن بر رشد روان‌شناختی اوست و برای جمع‌آوری شواهد و مستندات، هم به منابع خارجی و هم به نوشته‌های خود نویسنده متکی است. این نوع از گزارش بر نقش ضمیر ناخودآگاه و انگیزه‌های مبدل در شکل‌گیری شخصیت نویسنده تأکید دارد (Abrams 2009: 292).

زندگی‌نامه روان‌شناختی، با «زندگی‌نامه»<sup>۱</sup> صرف تفاوت‌های بسیاری دارد؛ از آن رو که زندگی‌نامه، تنها گزارشی روایت‌گونه از تجربیات و فعالیت‌های یک شخصیت است (Abrams 2009: 25) و بر کاربرد نظریات تأکیدی ندارد؛ در حالی که در زندگی‌نامه روان‌شناختی «هدف این است که از طریق به‌کارگیری نظریات روان‌کاوی برای تحلیل شواهد موجود، به درک بهتری از شخصیت‌های مهم برسیم» (Carducci 2009: 196)؛ بنابراین زندگی‌نامه یا بیوگرافی، فقط یک «ابزار» برای تحلیل‌های تئوریک در زندگی‌نامه روان‌شناختی به شمار می‌رود.

معمولاً در زندگی‌نامه‌های روان‌شناختی از نظریهٔ مراحل رشد جنسی<sup>۲</sup> فروید

<sup>1</sup> Biography

<sup>2</sup> Psychosexual Stages of Development

برای تبیین فعالیت‌های افراد مورد مطالعه استفاده می‌شود؛ لیکن ما در اینجا تصمیم داریم از یک نظریه روان‌کاوی دیگر- که آن هم اولین بار توسط زیگموند فروید مطرح شده است- برای تحلیل گرایش‌های فکری و ادبی دو شاعر مذکور، بهره جوییم. این نظریه که به سازوکار دفاعی معروف شده است، درحقیقت مکانیزم‌ها یا روش‌هایی را مطرح می‌کند که افراد به شکلی ناخودآگاه برای مقابله با حوادث «اضطراب‌آور» به کار می‌برند. فروید در یادداشت‌های خود- که در فاصله سال‌های ۱۸۹۴ تا ۱۸۹۶ منتشر شد- به معرفی این دسته از روش‌های دفاع روانی پرداخت. برای نخستین بار نیز دخترش- آنا فروید<sup>۱</sup>- در کتابی با عنوان *نهاد و سازوکارهای دفاعی*<sup>۲</sup> این روش‌ها را تقسیم‌بندی کرد. پس از آنا فروید نیز روان‌شناسان دیگری از جمله اتو کرنبرگ<sup>۳</sup> و جورج وایلانت<sup>۴</sup> به بسط و گسترش این تقسیم‌بندی پرداختند.

در تحقیق پیش‌رو، ابتدا به تشریح چهارچوب نظری پژوهش و تبیین نظریه‌ای روان‌کاوی با عنوان «مکانیزم‌های دفاعی» می‌پردازیم؛ سپس در خلال این تحقیق و متناسب با هر بخش، به تشریح و تطبیق مؤلفه‌های این نظریه با شواهد موجود از اشعار دو شاعر خواهیم پرداخت.

### پرسش‌های تحقیق

پژوهش پیش‌رو می‌کوشد تا ضمن بررسی اشعار سپهری و دولامر بر پایه نظریه روان‌کاوی «ساز و کارهای دفاع روانی» زیگموند فروید، پاسخی مناسب برای این پرسش‌ها بیابد که: علل و عوامل «روانی» شکل‌گیری گرایش فکری و ادبی سپهری و دولامر (با توجه به شواهد موجود در شعرشان) کدامند؟ و آنگاه مطابق با این نموده‌ها، آیا می‌توان گرایش فکری این دو شاعر را ناشی از عدم تعهد اجتماعی و سیاسی آن‌ها دانست؟

سهراب سپهری

سپهری با مجموعه مرگ رنگ وارد دنیای شاعری شد که صبغه اجتماعی و دید نیمایی داشت (شمس لنگرودی ۱۳۷۷، ج ۴: ۲۱۷)؛ اما پس از مدتی شعر سپهری رنگ و بوی عرفانی یافت و رمانتیسم نیز در آن تقویت شد.

این گرایش شعری برای کسانی که در دوره‌ای از رونق شعر اعتراضی اجتماعی و سیاسی می‌زیستند، نامفهوم به نظر می‌آمد؛ از همین رو، رضا برهانی، همزمان با انتشار دفتر *حجم سبز*، به‌تندی از شعر سپهری انتقاد کرد و نوشت: «شعر سپهری را باید کفترها بخوانند، باید زنان باردار بخوانند...» و سپس با لحنی انقلابی و مانیفست‌گونه ادامه می‌دهد: «من بر این تخیل بهشتی خط بطلان می‌کشم و آن

<sup>1</sup> Anna Freud

<sup>2</sup> The Ego and the Mechanisms of Defense

<sup>3</sup> Otto Friedmann Kernberg

<sup>4</sup> George Eman Vaillant

را محکوم می‌کنم...» (شمس لنگرودی ۱۳۷۷، ج ۳: ۴۲۴).

نام‌های سرشناس دیگری نیز باید به فهرست منتقدان گرایش شعری سپهری افزود؛ از جمله شاملو، منوچهر آتشی، اخوان ثالث، اسماعیل نوری‌علا و بسیاری از نویسندگان و شاعرانی که در مقطع زمانی حد فاصل کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا انقلاب ۵۷ فعالیت می‌کردند. اگر بخواهیم انتقادات همگی آن‌ها را در یک جمله خلاصه کنیم، چنین می‌شود: «سهراب سپهری شاعری خشتی (و یا حتی ترسو) و فاقد تعهد اجتماعی است».

### والتر دولامر

در انگلستان نیز دولامر تقریباً شرایطی مشابه سپهری در ایران داشت؛ اما باید زندگی ادبی او را به دو دوره پیش از دهه ۳۰ میلادی و پس از آن تقسیم کرد. تا پیش از این دهه و ظهور مدرنیست‌های متأثر از الیوت، شاعران برجسته مدرنیست مانند فورد مادوکس فورد<sup>۱</sup>، ازرا پاوند<sup>۲</sup>، میدلتون ماری<sup>۳</sup>، ویستان هاگ آدن<sup>۴</sup> و دیگران همواره با دیده احترام و تحسین به دولامر می‌نگریستند (Press 1970: 29). اما با ظهور تی اس الیوت جایگاه او نزد مدرنیست‌های جوان، به کلی متحول شد. مدرنیست‌های الیوتی اساساً دولامر را به عنوان شاعر نمی‌پذیرفتند؛ آن‌ها تلاش می‌کردند با اظهار نظر نکردن درباره او، نشان دهند که وی را چندان جدی نمی‌گیرند تا به مرور نیز فراموش شود؛ در واقع نوعی تحریم ادبی. از همان آغاز که اشعار دولامر را در مجموعه انتشارات فیبر<sup>۵</sup> تحت نظارت و مدیریت تی. اس. الیوت منتشر نکردند، موضع مدرنیست‌ها در برابر او کاملاً روشن شد. مدرنیست‌ها شعر دولامر را به خاطر اشعار کودکانه و رمانتیک، «لالایی» می‌خواندند و از این رو بود که لوس برونو<sup>۶</sup> در دفاع از دولامر می‌گوید: «دولامر به واقعیت‌ها پشت نکرده است؛ بلکه از پس آنچه ما زندگی می‌خوانیم به دنبال حقیقت آن است. دولامر نمی‌خواهد برای ما لالایی بگوید؛ بلکه قصدش این است که ما را بیدار سازد» (Press 1970: 32).

### بحث و بررسی

مطابق با آرای زیگموند فروید، «هنگامی که نهاد<sup>۷</sup> علامت هشدار در قالب «اضطراب» دریافت می‌کند، در تلاش برای دفع اضطراب در حالت

<sup>1</sup> Ford Madox Ford

<sup>2</sup> Ezra Pound

<sup>3</sup> Middleton Murry

<sup>4</sup> Wyſtan Hugh Auden

<sup>5</sup> The Faber book of modern verse

<sup>6</sup> Luce Bonnerot

<sup>7</sup> Ego

افعی می‌گیرد» (Schacter 2009: 465)؛ اما «... ابتدا مکانیزم "سرکوب"<sup>۱</sup> را اختیار می‌کند» (Schacter 2009: 465) و سرکوب در نظر فروید «یک فرایند روانی است که طی آن تجربیات دردناک و انگیزه‌های غیرقابل‌پذیرش از ضمیر خودآگاه دور می‌شود» (Schacter 2009: 465) که گاهی از آن «با عنوان "فراموشی انگیزه‌ناخواسته"<sup>۲</sup> نیز یاد می‌شود...» (Schacter 2009: 465). لیکن، گاهی ممکن است سرکوب برای جلوگیری از ورود رانه‌های غیرقابل‌قبول به ضمیر خودآگاه کافی نباشد. در چنین حالتی، ممکن است نهاد از ابزارهای دیگری برای "خودفریبی"<sup>۳</sup> استفاده کند که به آن‌ها "ساز و کارهای دفاعی" گفته می‌شود. این ساز و کارها "مقابله‌گر" و "ناخودآگاهانه" هستند و اضطراب حاصل از اندیشه‌های غیرقابل‌قبول را کاهش می‌دهند» (Schacter 2009: 465-466).

### واکنش وارونه و والایش

«واکنش وارونه» یک مکانیزم دفاع روانی است که طی آن خواسته‌ها و خیالات تهدیدکننده درونی، جای خود را به نمونه‌ای اغراق‌آمیز از «عکس» آن می‌دهند؛ یک مثال از واکنش وارونه، فردی است که نسبت به افرادی که از او تنفر دارند، بسیار خوش‌رفتار و مهربان است یا این که به شدت مراقب و نگران کسی است که تصور می‌کند از او آسیب می‌بیند (Schacter 2009: 466).

چنان‌که اشاره شده است، سپهری و دولامر متعلق به دورانی پرتلاطم و بحرانی از تاریخ معاصر انگلستان و ایران هستند؛ اما اینکه شعر آن‌ها بسیار آرام و به اصطلاح منتقدانشان «لالایی» و «گل و بلبل» بود، هم شگفتی و هم انتقادات تندی را علیه آن‌ها به دنبال داشت؛ اما از منظر مکانیزم دفاع روانی، این یک «واکنش وارونه» محسوب می‌شود و آن زمانی‌ست که «ابراز یک غریزه، به اضطراب زیاد منجر می‌شود، مخالف آن ممکن است جایگزین شود... این مکانیزم را اغلب از ابراز اغراق‌آمیز آن می‌توان تشخیص داد» (لان‌دین ۱۳۷۸: ۲۷۳). دلیل چنین رفتارهایی این است که اصل واکنش برای فرد بسیار «اضطراب‌آور» است؛ از این رو، برای اینکه سلامت روانی شخص به خطر نیفتد، ذهن بدون تصمیم او (ناخودآگاهانه) فرمان وارونه‌ای صادر می‌کند. واکنش دولامر و سپهری نیز- با توجه به انتظاراتی که از آن‌ها وجود دارد- نوعی واکنش وارونه محسوب می‌شود.

اما مکانیزم‌های دفاع روانی دو شاعر به همین جا ختم نمی‌شود. آن‌ها واکنش وارونه خود را در قالب «شعر» و «هنر» عرضه کرده‌اند و این نوعی

<sup>1</sup> Repression

<sup>2</sup> Motivated Forgetting

<sup>3</sup> Self-Deception



الایش»<sup>۱</sup> به شمار می‌رود. والایش- که آن را «تصعید» نیز می‌نامند- در نگاه فروید عبارت بود از «جایگزین‌ساختن یک هدف اجتماع‌پسند با هدف دیگری با ماهیت جنسی»؛ (Schacter 2009: 467) اما امروزه «والایش» مفهومی گسترده‌تر یافته است و محققان حوزه روان‌کاوی، آن را معادل با نوعی سازوکار دفاعی می‌دانند که طی آن «رانه‌های غیرقابل قبول و پرخاشگرانه، به سمت فعالیت‌های قابل قبول، سازنده و مفید اجتماعی هدایت می‌شوند... هنر، موسیقی و شعر می‌توانند به مثابه ابزارهایی باشند که تمایلات نهاد<sup>۲</sup> (هم پرخاشگرانه و هم جنسی) را به فعالیت‌های سودمند و مورد احترام اجتماعی تبدیل می‌کنند» (Schacter 2009: 467).

در نمونه‌های زیر، نموده‌های والایش سهراب سپهری را به خوبی مشاهده می‌کنیم:

بد نگویم به مهتاب اگر تب داریم./ (دیده‌ام گاهی در تب، ماه می‌آید پایین،/ می‌رسد دست به سقف ملکوت./ دیده‌ام، سهره بهتر می‌خواند./ گاهی زخمی که به پا داشته‌ام/ زیر و بم‌های زمین را به من آموخته است./ گاه در بستر بیماری من، حجم گل چندبرابر شده است/ و فزون‌تر شده است، قطر نارنج، شعاع فانوس) (۱۳۸۹: ۱۸۷).

در این عبارات واکنش سپهری در برابر ناملایمات، پرخاشگری (اعتراض و گلایه) نیست؛ بلکه دعوت به عشق‌ورزی و مهربانی است که این خود والایش به شمار می‌رود؛ اما همین عشق‌ورزی در قالب «ادبیات» و «هنر» ظهور می‌یابد که این نیز یک والایش دیگر به شمار می‌آید؛ یعنی ما در حقیقت شاهد دو والایش «پیاپی» هستیم.

جالب است که سپهری نیز در پاسخ خود به انتقاداتی که علیه وی طرح می‌شود، به نحوی به همین نکته اشاره می‌کند:

دنیا پر از بدی است و من شقایق تماشا می‌کنم. روی زمین میلیون‌ها گرسنه است؛ کاش نبود؛ ولی وجود گرسنگی، شقایق را شدیدتر می‌کند و تماشای من ابعاد تازه‌ای می‌گیرد. یادم هست در بنارس میان مرده‌ها و بیمارها و گداها از تماشای یک بنای قدیمی دچار ستایش «ارگانیک» شده بودم. پایم در فاجعه بود و سرم در استتیک. وقتی که پدرم مرد، نوشتم: پاسبان‌ها همه شاعر بودند. حضور فاجعه، آنی دنیا را تلطیف کرده بود. فاجعه آن طرف سکه بود و گرنه من می‌دانستم و می‌دانم که پاسبان‌ها شاعر نیستند. در تاریکی آن قدر مانده‌ام که از روشنی حرف بزنم (شمیسا ۱۳۹۲: ۳۶۴).

شاعر در توصیف واکنش وارونه خود از لفظ «ارگانیک» استفاده می‌کند که منظور

<sup>1</sup> Sublimation

<sup>2</sup> Drive

<sup>3</sup> Id



او را می‌توان به همان واکنش «ناخودآگاه» تعبیر کرد؛ بنابراین خود شاعر در این عبارات، -به نوعی- به خصیصه «ناخودآگاهانه بودن» واکنش وارونه اشاره می‌کند.

والتر دولامر نیز دشواری‌های فراوانی را در طول حیات خود تجربه کرده است؛ اما این مشقتها آشکارا در شعر او انعکاس نیافته است و این مسئله که چگونه دولامر نسبت به آن‌ها بی‌اعتنا بوده است، هم‌زمان موجب شگفتی و خرده‌گیری منتقدان شده است:

[دولامر] در جوانی و در روزگاری مشقت‌بار، کارمند کمپانی نفت انگلو-امریکن<sup>۱</sup> بود. در فاصله سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ که دوران جنگ جهانی اول بود، دولامر در این کمپانی فعالیت می‌کرد. این نقد منصفانه‌ای است اگر بگوییم که بوی نفت و محرومیت‌های جنگ مدرن هرگز در شعر او اثری نداشته است (Press 1970:19).

او نیز در شعری با عنوان «Gnomon» (عقربه) که گویی خطاب به منتقدانش است، چنین می‌گوید:

I cast a shadow/ Through the gradual day /Never at rest it secretly  
steals on ; /As must the soul pursue its earthly way /And then to night  
be gone /But Oh, demoniac listeners in the grove,/Think not mere  
Time I now am telling of. /No. But of light, life, joy, and awe, and love  
/I obey the heavenly Sun (de la Mare 1970: 241).

سایه‌ای می‌افکنم، از میان روزی در گذار؛/ [اما] نه هرگز با خاطری آسوده که  
به‌آرامی بگذرد؛/ [بلکه] همچون روان انسانی که باید [با رنج و ریاضت] مسیر  
زمینی‌اش را بی‌ماید/ و آن‌گاه به شب برسد؛/ لیکن ای شنوندگان اهریمنی بیشه‌زار!/  
تنها به زمانی که اکنون از آن سخن می‌گویم نیندیشید./ نه! بلکه به نور، زندگی،  
شادمانی، شکوه و عشق [نیندیشید]./ من پیرو خورشید آسمانی‌ام!

### انکار در خیال (خیال‌پردازی)

در مکانیزم دفاعی خیال‌پردازی، فرد می‌کوشد آن چیزی را که در واقعیت، امکان وقوع آن وجود ندارد، در ذهن خود ایجاد کند و این چنین -به نوعی- از اضطراب محیط بیرونی بگریزد. با این که خیال‌بافی غالباً در کودکان مشاهده می‌شود؛ اما «حتی در زندگی بزرگ‌سالی نیز خیال‌بافی‌ها می‌توانند نقشی ایفا کنند که گاهی به معنی گسترش دادن محدوده یک واقعیت بیش از اندازه باریک و گاهی به معنای وارونه‌ساختن کامل وضعیت واقعی باشد» (فروید ۱۳۸۲: ۸۷). در این نوع از سازوکار دفاعی، «من» «ارضای وهمی را برمی‌گزیند و از کارکرد واقعیت‌آزمایی چشم می‌پوشد، در این حالت "من" از جهان بیرون بریده و ثبت تحریکات بیرونی را کاملاً متوقف می‌سازد» (فروید ۱۳۸۲: ۸۸-۸۹).

<sup>1</sup> Anglo-American Oil Company

در میان اشعار سپهری و دولامر، حجم زیادی از «خیال‌پردازی»<sup>۱</sup> دیده می‌شود. بدیهی است که منظور از خیال‌پردازی، به‌کاربردن صور خیال<sup>۲</sup> در شعر نیست؛ بلکه مراد «روایت‌های وهمی»<sup>۳</sup> است؛ برای مثال، شاعری که در کودکی پدرش را از دست داده، در شعری که در چهل‌سالگی‌اش سروده است، با پدر خود سخن می‌گوید؛ این را باید یک روایت وهمی دانست؛ زیرا اینجا اساس روایت بر «وهم» و «خیال‌بافی» است.

در ادامه به بررسی نمونه‌هایی از خیال‌پردازی در شعر دو شاعر خواهیم پرداخت.

می‌دانم سبزه‌ای را بکنم، خواهم مرد./ می‌روم بالا تا اوج، من پر از بال و پرم./  
راه می‌بینم در ظلمت، من پر از فانوسم./ من پر از نورم و شن/ و پر از دار و  
درخت./ پرم از راه، از پل، از رود، از موج/ پرم از سایه برگ‌ی در آب (سپهری ۱۳۸۹:  
۲۱۴-۲۱۳).

شاعر در این شعر با مشاهده مظاهر بسیار عادی و روزمره زندگی و طبیعت، همچون «حوض»، «آب»، «گل»، «ماهی»، «نور» و...، هنگامی که از «ندانستن رازهای هستی» سخن به میان می‌آورد، ناگهان وارد جهان خیالی خود می‌شود. پس می‌توان این احتمال را مطرح کرد که ظاهراً «ناتوانی از گره‌گشایی از مسائل» یکی از مواردی است که شاعر را با اضطراب روبه‌رو کرده است.

شعر «همان گل‌ها» (Said Flores) یکی از اشعاری است که در آن خیال‌پردازی‌های شاعرانه دولامر به اوج می‌رسد:

If I had a drop of attar/ And a clot of wizard clay,/ Birds we would be with  
wings of light/ And fly to Cathay (de la Mare 1970: 487).

اگر قطره‌ای از عصاره گل سرخ (عطر) داشتم/ و توده‌ای جادویی از خاک رس،/ به  
پرنده‌گانی با بال‌های نور بدل می‌شدیم/ و به سوی ماچین سفر می‌کردیم.

'If I had the reed called Ozmadoom,/ And skill to cut pen,/ I'd float a mu-  
sic into the air -You'd listen, and then... (de la Mare 1970: 487).

اگر قلم‌نی داشتم / و مهارت نی‌سازی، / آهنگی می‌نواختم که تو گوش می‌دادی و  
سپس ...

<sup>1</sup> Fantasy

<sup>2</sup> Imagery Forms

<sup>3</sup> Fictional Narratives

'If that small moon were mine for lamp, / I would look, I would see / The silent thoughts, like silver fish, / You are thinking of me (de la Mare 1970: 487).

اگر آن ماه کوچک، جای فانوس من بود / [آن‌گاه] نگاه می‌کردم [و] می‌دیدم / اندیشه‌های پنهان را - همچون ماهی نقره‌گون - / که تو درباره‌ی من در سر خویش می‌پروری.

شاعر در خیال‌پردازی‌های شاعرانه خود، ابتدا در آرزوی آن است که از سرزمین خود هجرت کند و به نقطه‌ای دور و شرقی (سرزمین چین بزرگ) برود. مطابق با مکانیزم انکار خیال، این بدین معناست که ظاهراً عامل اضطراب‌آوری در سرزمین شاعر (انگلستان) وجود دارد که وقتی او از هجرت سخن می‌گوید، وارد وادی خیال می‌شود تا از اضطراب خود بکاهد.

در ادامه، شاعر از آرزوی خود برای مهارت در نی‌سازی سخن به میان می‌آورد که «آهنگی می‌نواختم که تو گوش می‌دادی و سپس...». نواختن یک ساز طبعاً برای تسکین و شادی افراد صورت می‌پذیرد؛ بنابراین اندوه و تشویش فرد مورد خطاب می‌تواند عامل اضطراب‌آوری باشد که شاعر پس از اندیشیدن بدان، برای تسکین و فرونشاندن اضطراب خود، وارد وادی خیال می‌شود. سپس، شاعر آرزو می‌کند کاش می‌توانست از آرا و اندیشه‌های فرد مورد خطاب خود آگاه شود. باز هم اینجا، در خیالات خود فرو می‌رود و آرزو می‌کند کاش «ماه» به جای «فانوس» او می‌بود؛ یعنی نیرویی ماورایی می‌یافت تا آنچه فرد مورد خطاب شاعر درباره او «در سر خویش» می‌پرورد را می‌توانست «همچون ماهی نقره‌گون» در آب، بسیار واضح ببیند.

#### همدردی و نوع دوستی<sup>۱</sup>

آنا فروید در فصل دهم کتاب خود، با پیش‌کشیدن یک مطالعه موردی از مراجعان خود، مکانیزم نوع دوستی را تشریح می‌کند. مراجعه‌کننده او زن معلمی است که با وجود احساسات سرکوب شده در خصوص فرزندآوری، با شور و حرارت بسیاری به شاگردان و دوستان خودش عشق می‌ورزد. در اینجا مطابق نظر فروید - مواجهه با کودکان دیگر، طبیعتاً می‌بایست برای آن زن «اضطراب‌آور» باشد؛ زیرا این مواجهه، او را به یاد ناکامی‌اش در فرزندآوری می‌اندازد؛ اما او هرگز چنین احساسی را تجربه نمی‌کند؛ بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که این زن با بهره‌گیری از مکانیزم دفاعی نوع دوستی، درحقیقت «اضطراب حاصل از برخورد با کودکان دیگر» را فرومی‌نشانند. در نوع دوستی:

<sup>۱</sup> Altruism

شخص به نحو سازنده‌ای به دیگران خدمت می‌کند که این خدمت با ارضای غرایز خودش همراه است و هدف از آن، نوعی تجربه نیابتی است. تسلیم نوع دوستانه با این مکانیسم نوع دوستی متفاوت است؛ زیرا در آن، فرد از غرایز شخصی برای ارضای دیگران چشم‌پوشی می‌کند و فقط از طریق درون‌فکنی حاصل می‌شود (فروید ۱۳۸۲: ۱۴۳-۱۳۱).

بخش قابل توجهی از اشعار سپهری و دولامر نمودار دگرخواهی و انسان دوستی این دو شاعر است. چنان‌که پیش از این اشاره شد، نوع دوستی از جانب سپهری و دولامر در شرایطی رخ می‌دهد که آن‌ها چندان از حمایت دیگران برخوردار نبودند و غالباً نظرات دیگران درباره آن‌ها مثبت نبود؛ بنابراین «دیگران» را باید به عنوان یک عامل اضطراب‌آور به شمار آورد و گرایش دو شاعر به نوع دوستی را باید یک مکانیزم دفاع روانی دانست.

تمایلات «نوع دوستی» سپهری در عبارات زیر به خوبی مشهود است:

روزی / خواهم آمد و پیامی خواهم آورد / و در رگ‌ها نور خواهم ریخت. / ... /  
خواهم آمد، گل یاسی به گدا خواهم داد / زن زیبای جدامی را، گوشواری دیگر  
خواهم بخشید. / ... / روی پل دخترکی بی‌پاست، دب اکبر را بر گردن او خواهم  
آویخت. / هرچه دشنام، از لب‌ها خواهم برچید. / ... / رهنمان را خواهم گفت:  
کاروانی آمد بارش لبخند! (۱۳۸۹: ۲۱۵).

اما عشق‌ورزی شاعر هرگز به هم‌نوع خود محدود نمی‌شود و همین عطف نثار تمام هستی نیز می‌شود:

آب را گل نکنیم: / در فرودست انگار کفتری می‌خورد آب / یا که در بیشه دور،  
سیره‌ای پر می‌شوید. / شاید این آب روان، می‌رود پای سپیداری، تا فروشود اندوه  
دلی. / دست درویشی شاید، نان خشکیده فروبرده در آب (۱۳۸۹: ۲۱۸).

دولامر هم مانند سپهری، نوع دوستی‌اش در نهایت به عشق‌ورزی به تمام مظاهر طبیعت منجر می‌شود:

'There is nothing upon grass or ground, /In the mountains or the skies, /  
But my heart faints in longing for, /And the tears drop from my eyes (de la  
Mare 1970: 488).

هیچ چیز بر فراز زمین و سبزه‌زاران / و در کوهستان‌ها و آسمان‌ها نیست / که قلب  
من در آرزوی آن‌ها نتپد / و [برای آن‌ها] اشک از دیدگانم سرازیر نشود.

'And if I ceased from pining -What buds were left to blow? /Where the wild  
swan? where the wood-dove? /Where then should I go?' (de la Mare 1970: 488).

و اگر من از اندوه‌خواری خویش بازمی‌ایستادم- چه غنچه‌ای می‌ماند برای شکفتن؟/ قوی وحشی کجا؟ فاخته جنگلی کجا؟/ و آن‌گاه من باید به کجا پناه می‌بردم؟

### محدود ساختن من، دوری‌گزینی

با توجه به اینکه سپهری و دولامر هر دو در برهه‌ای از حیات ادبی‌شان به سراغ شعر اجتماعی رفته‌اند؛ بنابراین نمی‌توان گفت که آن‌ها «مطلقاً» نسبت به مضامین اجتماعی بی‌میل بوده‌اند؛ بلکه ظاهراً اجتناب آن‌ها را می‌توان نوعی از مکانیزم دفاعی به‌شمار آورد که به محدود کردن «من» منجر می‌شود. آن‌ها فریاد در فصل هشتم کتاب خود در تشریح این مکانیزم دفاعی، مثالی از یک کودک می‌آورد که وقتی می‌بیند نمی‌تواند به خوبی کودکان دیگر نقاشی بکشد، اشتیاقش را برای ادامه نقاشی از دست می‌دهد و از آن کناره‌گیری می‌کند. این در حالی روی می‌دهد که کودک نقاشی‌اش را با علاقه و هیجان فراوان آغاز کرده بود. او حضور در این موقعیت را برای کودک «رنج‌آور» توصیف می‌کند؛ چراکه تصور می‌کند- با حضور «دیگران برتر»- مجال شکوفایی برای او وجود ندارد؛ بنابراین، کودک به سراغ فعالیتی می‌رود که در آن شکوفایی‌اش را به دنبال دارد.

آن‌ها فریاد این نوع دوری‌گزینی را به عنوان یک نقص روانی تلقی نمی‌کند؛ بلکه آن را «مرحله‌ای طبیعی» در تکامل «من» می‌داند. به دلیل آن که «وقتی "من" جوان و انعطاف‌پذیر باشد، کنار کشیدن آن از یک زمینه فعالیت، گاهی اوقات با درخشش در زمینه دیگری که بر آن متمرکز می‌شود، جبران می‌گردد» (فریاد ۱۳۸۲: ۱۱۱).

دوری‌گزینی صرفاً مختص کودکان نیست؛ بسیاری از ما نیز هنگامی که در شرایطی مشابه قرار می‌گیریم، به سراغ فعالیتی می‌رویم که احساس می‌کنیم امکان پیشرفت بیشتری در آن برای ما وجود دارد و جایی را که گمان می‌کنیم «عرصه‌ای برای رشد و پیشرفت» ما نیست، ترک می‌کنیم. معمولاً ما پیش از آنکه اصطلاحاً استعداد خود را «کشف» کنیم، عرصه‌های مختلفی را تجربه می‌کنیم و خود را در آن‌ها محک می‌زنیم. این شرایط را می‌توان با شرایط سپهری و دولامر در فاصله گرفتن از شعر اعتراضی اجتماعی و سیاسی قیاس کرد؛ هر دو شاعر تجربیاتی در شعر اجتماعی داشته‌اند؛ اما زمانی که احساس می‌کنند نمی‌توانند به خوبی هم‌نسلان خود شعر اجتماعی و سیاسی بسرایند، حضور در آن فضا برایشان «اضطراب‌آور» می‌شود و در نتیجه، از آن فضا اجتناب می‌کنند و سپس به عرصه‌ای روی می‌آورند که آن‌ها را از اضطراب پیشین دور کند.

شعر سپهری و دولامر مملو از «تک‌گویی<sup>۱</sup>»های رمانتیک است و بخشی از این تک‌گویی‌ها نیز به خود‌گویی یا «حدیث نفس<sup>۲</sup>» اختصاص دارد. خود‌گویی زمانی رخ می‌دهد که فرد به دلایل گوناگون از جمله «دوری‌گزینی» و «تنهایی»، مخاطبی برای سخنان خود نمی‌یابد؛ بنابراین تأکید دو شاعر بر تنهایی در اشعارشان را می‌توان نمودهایی از دوری‌گزینی آن‌ها به شمار آورد: وسیع باش، و تنها، و سربه‌زیر، و سخت (سپهری ۱۳۸۹: ۲۰۴)؛ یا شعر مسافر که به تصور نگارنده سپهری آن را تحت تأثیر «شنوندگان<sup>۳</sup>» دولامر سروده است: چرا گرفته دلت، مثل آنکه تنهایی؟! - چقدر هم تنها! (سپهری ۱۳۸۹: ۱۹۵).

اما شاید بهتر باشد برای تبیین سیر دوری‌گزینی والتر دولامر، «شنوندگان» را اینجا مرور کنیم.

در سطرهای آغازین، مسافر در طلب فرد یا افرادی، بر در می‌کوبد:

Is there anybody there?' said the Traveller,/Knocking on the moonlit door; /  
And his horse in the silence champed the grasses /Of the forest's ferny  
floor (de la Mare 1970: 126)

مسافر پرسید: «کسی هست؟» // و بر در می‌کوبد که ماهتاب بر آن پرتو افکنده بود می‌کوبید / و اسبش در خموشی نشخوار می‌کرد / علف‌هایی از سطح جنگل سرخسی چَرا کرده بود.

این حادثه در شب رخ می‌دهد؛ طبعاً باید این تاریکی را رمزی بر کدورت روابط انسانی دانست؛ اما در این تاریکی، شکوه و زیبایی‌های طبیعت همچنان پابرجاست؛ ماهتابی که بر در خانه می‌تابد، اسبی که در علف‌ها به آرامی چَرا می‌کند و زیبایی جنگل که - با وجود تاریکی - هنوز در ذهن شاعر سبز است. مسافر باز هم بر در می‌کوبد و پرسش‌اش را تکرار می‌کند:

And a bird flew up out of the turret, /Above the Traveller's head:/And he  
smote upon the door again a second time;/'Is there anybody there?' he said  
(de la Mare 1970: 126).

و مرغکی از بالای برج دژ برون پرید / بر فراز سر مسافر / و او دوباره بر در کوبید. / مسافر پرسید: «کسی هست؟»

پرنده رمز رهایی است و پرواز ناگهان آن را از برج بنایی که شاعر در آن در طلب افراد است، می‌توان بدین معنا دانست که در همان روزگاری که شاعر به دنبال دوست یا آشنای هم‌اندیش و همدل بوده است، آزادی نیز مانند یک پرنده

<sup>1</sup> Monologue

<sup>2</sup> Soliloquy

<sup>3</sup> The Listeners

پر کشیده است. درحقیقت، این همان آزادی و صلحیست که جامعه مدرن از انسان رماتیکی سلب کرده است؛ اما همچنان ساکنان بنا نسبت به ندهای مسافر بی‌اعتنا هستند:

But no one descended to the Traveller;/No head from the leaf-fringed sill/  
Leaned over and looked into his grey eyes,/Where he stood perplexed and  
still (de la Mare 1970: 126).

اما کسی [از بالای دژ] نزد مسافر فرونیامد./ کسی از آستانه مزین به برگ‌ها/ به برون خم نشد تا به چشم‌های خاکستری‌اش بنگرد/ [و به] جایی که مسافر گیج و خموش ایستاده بود.

شاعر در حالت انتظار و گیجی مسافر، به «چشم‌های خاکستری» او اشاره می‌کند. رنگ خاکستری چشم در قیاس با سایر رنگ‌ها، بسیار نادر است و براساس برخی عقاید جوامع غربی، رنگ خاکستری چشم نشان از «هوشمندی» و «نجابت» دارد. چشم را می‌توان مجاز از «نگرش» مسافر دانست؛ بنابراین می‌توان چنین برداشت کرد که نگرش مسافر «نادر» و «هوشمندانه» است و از تفکرات رایج توده پیروی نمی‌کند. از اینجاست که مقصود و رسالت مسافر نیز- که همانا «آگاهی‌بخشی» است- برای ما تا حدی روشن می‌شود.

اما هیچ‌یک از ساکنان به مسافر اعتنایی نمی‌کنند؛ همگان تماشاگرند:

But only a host of phantom listeners/That dwelt in the lone house then/  
Stood listening in the quiet of the moonlight /To that voice from the world  
of men (de la Mare 1970: 126).

بلکه تنها شماری شنوندگان خیالی/ که در آن سرای متروکه سکنا گزیده بودند/ در سکوت ماهتاب، ایستاده، گوش فرامی‌دادند/ به آن طنین از جهان بشری.

در نظر دولامر، ساکنان برج، «تنها شماری شنوندگان خیالی» هستند؛ زیرا نمود وجودی و یا «هستندگی»<sup>۱</sup> مطلوب را ندارند. با توجه به این که برج در شعر مسافر مجاز از «جامعه مدرن» و ساکنان آن «افراد جامعه مدرن» است، مسئله اصلی شاعر در ابیات بالا وجود غیرمؤثر و فاقد هستندگی انسان در این جامعه است.

باز هم ندای مسافر و باز هم بی‌اعتنایی ساکنان در فضایی سرد و دلگیر:

Stood thronging the faint moonbeams on the dark stair,/That goes down  
to the empty hall,/Harkening in an air stirred and shaken/By the lonely  
Traveller's call (de la Mare 1970: 126).

پرتوهای کم‌سوی ماهتاب روی نردبان تاریک گردآمده بودند،/[پلکانی] که ره به سوی

<sup>1</sup> Dasein



سرایبی خالی می‌برد./ [ساکنان] در هوایی گوش فرامی‌دادند که به لرزه درمی‌آمد/  
با ندای مسافر تنها.

و یأس و دل‌آزردگی مسافر از بی‌توجهی به او و به دنبال آن، بروز احساس بیگانگی  
با ساکنان برج:

And he felt in his heart their strangeness,/Their stillness answering his  
cry,/While his horse moved, cropping the dark turf, /'Neath the starred and  
leafy sky (de la Mare 1970: 126).

و او بیگانگی آن‌ها را در قلب خویش احساس کرد/ و خموشی آنان را در پاسخ به  
فریادش،/ در حالی که اسبش به این سو و آن سو می‌رفت و در تاریکی شب چَرا  
می‌کرد/ زیر آسمانی که از لابه‌لای برگ‌ها سراسر ستاره بود.

ندایی رساتر از دفعات پیش و درحقیقت، نوعی «اتمام حجت» مسافر با  
ساکنان از اینکه من رسالت خویش را در قبال شما به انجام رسانیدم:

For he suddenly smote on the door, even /Louder, and lifted his  
head:— /'Tell them I came, and no one answered,/That I kept my word,'  
he said (de la Mare 1970: 126) .

ناگهان او محکم‌تر از بار قبل بر در کوفت/ و سرش را بالا آورد [و گفت]:/ به آن‌ها  
بگوئید که من آمدم[ولی] کسی پاسخم را نداد/ من به قول خود وفا کردم!  
و تأکید شاعر بر بی‌اعتنایی «مطلق» ساکنان نسبت به مسافر:

Never the least stir made the listeners,/Though every word he spake /Fell  
echoing through the shadowiness of the still house/From the one man left  
awake (de la Mare 1970: 126).

شنوندگان هیچ از جای خود نجنیدند؛/ گرچه هر واژه‌ای که بر زبان او [مسافر]  
جاری شد/ پژواک می‌شد در میان تاریکی سایه‌وار خانه خموش/ از جانب تنها  
مردی که بیدار مانده بود.

Ay, they heard his foot upon the stirrup,/And the sound of iron on stone, /  
And how the silence surged softly backward,/When the plunging hoofs  
were gone (de la Mare 1970: 126).

آری! صدای پای او [مسافر] بر رکاب [اسب] به گوش آنان رسید/ و صدای آهن  
(نعل اسبش) بر سنگ‌ها/ و چگونه «سکوت» [به‌سان موجی] به آرامی بازگشت.

«شنوندگان» یا «The Listeners» مشهورترین شعر دولامر است که در عین  
حال روایتی سمبلیک از سیر کلی تعاملات دولامر با جهان انسانی پیرامونش  
است؛ جهانی که ارزشی والاتر از مدرنیته نمی‌شناسد. به همین سبب نیز تنها

مظاهر مدرن برای آن قابل احترام است و برای عواطف انسانی، طبیعت و هرآنچه انسان رماتیکی بدان دل بسته است، ارزش و اعتبار چندانی قائل نیست. در چنین جهانی، گویی که هیچ‌کس از اهالی جامعه مدرن عواطف انسانی را درک نمی‌کند و همین درک‌نشدن است که در نهایت او را به سمت عزلت و انزوا می‌کشاند؛ اما شاعر، همین ساکن تنها و دوری‌گزیده رماتیکی جهان مدرن را تنها فرد هوشمند و بیدار جامعه می‌داند، که درحقیقت نوعی دفاع از دوری‌گزینی خودش نیز محسوب می‌شود.

شاعر در قالب تمثیلی شاعرانه، علل «محدودساختن من» یا «دوری‌گزینی» خود را به‌خوبی شرح می‌دهد. دولامر معتقد است که به سراغ افراد جامعه رفته؛ لکن- با بی‌اعتنایی مطلق- کسی با وی همراه نشده است. این بی‌توجهی به حدیست که گویی حتی افراد، ندای یاری‌طلبی او را هم نشنیده‌اند و این‌گونه است که مقصر اصلی انزوای او، جامعه‌ایست که وجود شاعر را نادیده انگاشته است و به سخنان او گوش فرامی‌دهد. در این روایت نمادین، مسافر «خود» به سوی برج رفته و ساکنان آن را به یاری می‌خواند، و با وجود این که تمایل نخستین از جانب مسافر بوده است؛ لکن هیچ رغبتی از سوی جامعه برای روبه‌روشدن با او مشاهده نمی‌شود.

چنان که پیش از این در تشریح عوامل «محدودساختن من» یا «دوری‌گزینی» اشاره شد، عاملی اضطراب‌آور سبب می‌شود تا فرد از جمع افراد کناره‌گیری کند، این کناره‌گیری «نمایانگر اقدام پیشگیرانه «من» در برابر بیماری عصبی است؛ پیشگیری‌ای که من به مسئولیت خودش بر عهده می‌گیرد» (فروید ۱۳۸۲: ۱۱۲)؛ بنابراین در این مورد نیز باید «حضور در جمع» را عامل اضطراب‌آور برای شاعر دانست؛ جمعی که به او اعتنایی نمی‌کند و به‌طور کلی ارزش‌های او را نادیده می‌گیرد.

## نتیجه

گرایش فکری و ادبی سهراب سپهری و والتر دولامر از تفکرات ادبی غالب جامعه‌شان پیروی نمی‌کند. همین امر سبب می‌شود که بسیاری از روشنفکران در دو کشور ایران و انگلستان، این دو شاعر را به عدم تعهد در برابر ارزش‌های اجتماعی و بی‌تفاوتی نسبت به هموعان متهم کنند؛ لکن ما در خلال این گزارش درمی‌یابیم که نپرداختن سپهری و دولامر به شعر اعتراضی اجتماعی و سیاسی، به سبب بی‌توجهی آن‌ها به هموعان و افراد جامعه‌شان نیست. اتفاقاً، حجم زیادی از اشعار آن‌ها حکایت از نوع دوستی آنان دارد؛ اما مطابق نظر زیگموند فروید، عدم تناسب واکنشی که معمولاً از افراد انتظار می‌رود با محرک‌های بیرونی به سبب عاملی به نام «اضطراب» است. فروید معتقد است هنگامی که افراد با عاملی اضطراب‌آور

روبه‌رو می‌شوند، - مطابق درجه بلوغ خود- واکنش‌هایی را از خود نشان می‌دهند که اغلب «ناخودآگاهانه» است. فروید این شیوه‌های دفاع روانی را «مکانیزم‌های دفاعی» می‌نامد. نمونه‌هایی از این مکانیزم‌های دفاعی به وضوح در اشعار سپهری و دولامر دیده می‌شود؛ شامل «واکنش وارونه»، «خیال‌پردازی»، «دوری‌گزینی»، «انزواجویی» و «همدردی و نوع‌دوستی»؛ از این رو، می‌توان گفت که شعر اعتراضی اجتماعی و سیاسی عامل «اضطراب» برای دو شاعر بوده است و این دقیقاً همان عاملی است که در گرایش فکری و ادبی دو شاعر نقشی تعیین‌کننده ایفا کرده است و آن‌ها را به سمت رمانتیسم سوق داده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## منابع

- اقبال، فرزاد (اردیبهشت ۱۳۸۷). «من مسلمانم؛ گرایش‌های دینی در اشعار سهراب سپهری». *کیهان فرهنگی*. شماره ۲۵۹. صص ۶۷-۶۴.
- پورجعفری، فاطمه؛ شهابی، حسن (بهار ۱۳۹۱). «شاعری از اهالی امروز: تحلیل تبلور اندیشه‌های تعلیمی و تعهد ادبی در شعر سهراب سپهری». *تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی*. دوره چهارم، شماره ۱۱. صص ۱۵۲-۱۳۷.
- جعفری، حسین (تابستان ۱۳۸۴). «والتر دولامر و نیما یوشیج در تصویری مشابه». *رشد آموزش زبان و ادب فارسی*. شماره ۳۷۴. صص ۳۲-۳۴.
- ژاله، بهروز (تابستان و زمستان). «جستاری درباره رویکردهای عرفانی سهراب سپهری». *مطالعات و تحقیقات ادبی*. سال سوم، شماره ۱۳-۱۰. صص ۷۷-۶۱.
- سپهری، سهراب (۱۳۸۹). *هشت کتاب*. تهران: گفتمان اندیشه معاصر.
- شمیسا، سیروس (۱۳۹۲). *نگاهی به سپهری*. چاپ نهم. تهران: صدای معاصر.
- صدراپی، رقیه (تابستان ۱۳۹۶). «بازتاب مکتب رمانتیسم در شعر سهراب سپهری». *مطالعات زبان و ادبیات غنایی*. سال هفتم، شماره ۲۳. صص ۴۶-۳۳.
- فروید، آنا (۱۳۸۲). *من و سازوکارهای دفاعی*. ترجمه محمد علی خواه. تهران: مرکز.
- لان‌دین، رابرت ویلیام (۱۳۷۸). *نظریه‌ها و نظام‌های روان‌شناسی*. ترجمه سیدیحیی موسوی. تهران: ویرایش.
- میکائیلی، حسین (بهار و تابستان ۱۳۸۹). «پیوند عرفان و رمانتیسم در شعر سپهری». *مطالعات عرفانی*. شماره ۱۱. صص ۲۹۴-۲۷۳.
- Abrams, M. H. (2009). *A Glossary of Literary Terms* (9th ed). Boston: Wadsworth Cengage Learning.
- Carducci, B. J. (2009). *The Psychology of Personality: Viewpoints, Research, and Applications* (2nd ed.). Hoboken: Wiley-Blackwell.
- De la Mare, Walter (1970). *The Complete Poems of Walter de la Mare* (1873-1956). New York: Knopf.
- Press, John (October 1970). "The Poetry of Walter de la Mare", *ARIEL: A Review of International English Literature*. The University of Calgary. Vol. 1. No. 4. pp. 28-39.

---

Schacter, Daniel L. and Gilbert, Daniel T. and Daniel M. (2009). *Psychology*, Canadian Edition. New York: Worth Publishers.

Woodward, Steven (2001). *Marbles and Tops: The Reputation of Walter de la Mare*. Toronto: University of Toronto Press.



شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## **A Comparative Study of Intellectual and Literary Orientations of Sohrab Sepehri and Walter de la Mare Based on Sigmund Freud's Theory of Defense Mechanisms**

**Vahid keshavarz<sup>1</sup>**

### **Abstract**

Walter de la Mare and Sohrab Sepehri live in turbulent periods of contemporary histories of their countries. In these circumstances, many of their contemporaries draw on political demands and social issues as inspiration to create literary works. These two, however, follow a kind of mild Romanticism and are more concerned with emotional experiences rather than social and political developments. This tendency causes some critics to accuse them of a “lack of social commitment” and “irresponsibility” for fellow human beings, but these poets’ humanitarian poems cast doubt on such claims. The main purpose of this paper is to try to probe into the reasons involved in the formation of these poets’ Romantic tendencies. To do so, we have deployed Freud’s “Psychological Defense Mechanisms”. The compatibility of the poems with many components of this theory suggests that such divergence from the dominant intellectual trend, could be a subconscious “psychological defense mechanism” manifested in these poems.

**Keywords:** Freud, Psychoanalysis, Romanticism, Sohrab Sepehri, Walter de la Mare, Defense Mechanisms

---

<sup>1</sup>PhD Student in Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Shiraz University, Shiraz, Iran. [keshavarz29@gmail.com](mailto:keshavarz29@gmail.com)



شروېشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي  
پرتال جامع علوم انساني